

بینام قلم سالار است نه تفنگ سالار



(هستی)

بینام

لاادری

سر افعی و سر شیخ بکوبیم به سنگ

که در آن سم و در این و سوسه و او هام است

از در خانه ی زاهد گذری، واپس رو

که به هر جای ازین کوچه نهی پا، دام است



کسیکه به زور تفنگ قدرت میگیرد به انسان و انسانیت عشق ندارد

هستی

شماره (27) سال سوم دسمبر 2008 بینام صفحه اول

کمند

"چپ" یا روپوشی برای ضعف شخصیت؟

فکری نقاد و متفکرانه را دنبال نمیکنند. مفهوم چپ و ترقی را در کلی بافی ها و شعار های تقلیدی نشخوار نموده، آزادی و دموکراسی و حقوق بشر را بمثابة ی "پدیده های سرمایه داری" به استهزاء گرفته و در برابر آن "دکتاتوری پرولتاریا" و "جامعه ی بی طبقه" را قرار میدهند. برخی از این افراد چنان عقب مانده و غبی اند که تصور میکنند چپ بودن هویتی است که آنها را از هرگونه اشتباه و لغزش و خطایی بیمه میکند و از این جهت از مفهوم چپ دیواری غیر قابل عبور بین خود و دیگر اندیشان میسازند. از همینجا است که در زندگی شخصی و رفتار های روزانه ی خود تحمل انتقاد و دیگر اندیشی را نداشته و به حرفها و ارزیابی های دیگران از امور و مسایل واقعی نمیگذارند. از خود راضی بودن آنها را از درک ماهیت تحولات و دگرگونی های مستمری که در واقعیت های اجتماعی، اندیشه ها و در گستره ی جهانی روی میدهد، باز میدارد.

در چنین چپی که ارزشها و معیارها تعریف نشده است، "کینه ی

بقیه در صفحه (2)

نیست. امروزه با آنهمه تجارب عبرتناک و تکان دهنده، هنوز باز مانده های نحله های مختلف چپ چپه شده و رسوای دیروز به کارت هویت خویش چسپیده و مصرانه "چپ" بودن خود را به رخ این و آن میکشند بی آنکه کوچکترین نشانه های مفهومی و رفتاری چپ واقعی در آنها قابل دید باشد.

این افراد که فرصت نکرده اند یا نخواستند اند گذشته ی خویش را مورد باز نگری نقادانه قرار داده و اندیشه ی خود را نو بسازند. هنوز واقعیت را با کتابها روبرو میکنند، اگر واقعیتی با آنچه که سالها پیش خوانده اند همخوانی نداشته باشد آن را رد میکنند و با تبختر تمام دیگران را "مرتجع" و "مرتد" میخوانند. این در حالی است که اگر منافع شخصی شان در میان باشد، خود با مرتجع ترین و بی خاصیت ترین آدمها سر از یک گریبان بیرون میکشند.

این عناصر چپ نما که حتا سال دوسه کتاب جدید حاوی اندیشه های نوین از متفکرین و اندیشه ورزان چپ جهان را مطالعه نکرده و جریان های

در افغانستان بسیاری از مقوله های سیاسی و اجتماعی به لجن کشیده شده است. از آن زمره است مفهوم مقوله ی چپ که بیشتر وسیله ی تفاخر و کارت هویتی شده برای شماری از آدمهای که از ضعف های شخصیتی رنج برده و این مقوله را ساتری میسازند برای پنهان ساختن ضعف های شخصیتی خود.

در دهه های پنجاه و شست خورشیدی که مفهوم روسی و چینی "چپ انقلابی" به بازار سیاست افغانستان سرازیر گردید، هر آدم نیمه باسوادی که اندک گرایشی به مسایل سیاسی داشت با خواندن دوسه دستنوشته ی کاپی شده و احياناً کتابکی و جزوه گکی با ترجمه ی دست دوم و سوم و چهارم- به این توهم دچار شد که با پیوستن به این یا آن گروه تازه تشکیل شده ی "چپ انقلابی" به آدمی تبدیل گردیده که راز دگرگون ساختن جهان را دریافته و کلید مبدل ساختن افغانستان به مدینه ی فاضله را در جیب دارد.

غرور و جهالت ناشی از این مالیخولیای کتابی در حاکمیت بزرگترین گروه چپ در افغانستان نشان داد که نخیر، هر علی آبادی شهر

بینام

"جنگ انقلابی" دیکتاتوری طبقاتی" حزبی، اختناق، تشدد، خشونت و امحای فزیزی مخالفین برای رسیدن به اهداف ایدیالوژیک قابل توجیه میباشد. برای اثبات این ادعا آیا گواهی بهتر از افغانستان میتوان یافت؟

درمورد آبشخور چپ افغانی، ویژگیها و عوامل پوسیدگی آن در شماره های بعدی باز هم خواهیم نوشت.

دزد شناس

آیا بینام دشنام میدهد؟

تا جایی که ما به وسیله ی تنی چند از خوانندگان همکار خویش بررسی کرده ایم، اکثریت پرشماری از شماره های بینام را کسانی میخوانند که دوستدار طنز و انتقاد صریح و کوبنده اند. این شمار خوانندگان لحن و شیوه ی کنونی نشرات بینام را نه تنها تایید میکنند بلکه خواستار شدت عمل و جسارت بیشتر ی بوده و آرزو دارند که بینام عناصر و منابع و عوامل اصلی نابسامانی های رفتاری و اخلاقی جامعه رابی استثناء و پرده پوشی، نام گرفته افشاء کند. اینها میگویند که دل ما از دروغ وریا و تظاهر و فریبکاری و پیرویی گرفته است. یکی از خوانندگان دایمی بینام روزی گفت: من با تعدادی از هموطنان در یک محل همکار هستم و چون منزل با یکی از مغازه های توزیع کننده ی بینام فاصله ی کمی دارد، همکاران همیشه از من میخوانند که بینام را به ایشان ببرم. تقریباً هر روز که مرا مینند میگویند: چه شد، بینامک را نیاوردی؟ بینام چرا هر هفته چاپ نمیشود؟ گروه دیگر خوانندگانی اند که شیوه ی نشرات و لحن و لهجه ی بینام چندان خوش شان نمی آید ولی باز هم شماره های آنرا بدست آورده و میخوانند. اما پس از خواندن فوراً به این یا آن دوست خود تلیفون

زده میگویند: خبر داری او برادر، بینام باز فلان فلان کس را "داو" زده است؟ و سپس خود هرچی "داو" و دشنام در چنته دارند نثار بینام میکنند. خنده دار اینست که همین افراد در حضور مدیر مسوول بینام، از کار او ستایش نموده و بینام را غنیمتی بزرگ در جامعه ی تورنتو می شمارند!! دسته ی دیگر، مخالفان یا بهتر است بگوییم دشمنان بینام اند زیرا چهره ی واقعی خود را گاهی در بینام میبینند. این گروه نیز شماره های بینام را به دست آورده و میخوانند و حتا کلکسیون میسازند، اما اگر کسی از ایشان بپرسد که آیا بینام را میخوانی؟ آنگاه ابرو بالا انداخته و با نثار چند تف و لعنت اظهار میدارند که: حیف آدم که یک شبنامه ی کثیف را بخواند!! درین این قماش، افرادی اند که کشته و مرده ی ایدیالوژی های تاریخزده بوده و جهان را از همان روزن تنگ میبینند، افرادی هم اند که عمر خود را در راه پخش خرافات مذهبی سپری کرده و افرادی اند که

باور های نژاد گرایانه و نفاق قومی را میبیراکنند. کسانی اند که در همین کشور پیشرفته که سگ را برابر انسان قدر مینهند، اندیشه های قرون وسطایی را محکم چسپیده و در خانواده های خود به حقوق انسانی زن و اولاد خود دستبرد میزنند. اینها در همین کشور آزاد و دموکراتیک علیه آزادی اندیشه و بیان و آزاد اندیشان و روشنگران از هیچ تبلیغ شیطانی و توطیة و زهر پراکنی ابا نمیورزند.

به هر حال، جامعه چنین است، از آدمهای رنگارنگ ساخته شده است. از آدمهای تشنه ی حقیقت و راستی و متفراز بدی و نیرنگ گرفته تا آدمهایی که روح خود را به ابلیس فروخته و به سیاهکاری های خود ادامه میدهند و نیز آدمهای مخنث، بی خاصیت، بی تفاوت و بیعار که اگر به ایشان بگویی در فلانت درخت سبز شده، میگویند: چقدر خوب است، در سایه اش مینشینم!

چندی پیش، از میان تیپ اخیر کسانی به انجنیر حلیم مسوول رادیوی سیاوون زنگ زده و خبر داده اند که بینام ترا "داو" زده و "بی آب" کرده است. منظورشان پارچه ی طنزی در مورد شیوه ی صحبت با شنوندگان رادیو بوده که در شماره ی اخیر بینام چاپ شده بود. اما از آنجا که انجنیر حلیم شخصیت آگاه

وزرنگ جامعه ی ماست، با لبخندی دوغ تحریک کنندگان را پاخنده ساخته است. ببینید، این کم سوادان دور و و کشته و مرده ی نام و شهرت تاهنوز تفاوت بین دشنام و انتقاد طنز آمیز را نمیدانند ولی از آسمان وریسمان گز میکنند. اگر طنز بینام "داو" است، پس کلماتی چون فلانم در فلانت، لعنت بر پدر و مادرت، ردیل، خبیث، نامرد، ... فروش، مرده گاو، زن صفت و... چی است؟

کاش میتوانستیم کورس اکابر باز میکردیم و به این روشنفکر نما ها معنا و مفهوم دشنام را نشان میدادیم.

بینام از تفنگ سالار نفرت دارد به مناسبت دوساله شدن بینام

الهی زنده باشی موسی عثمان دوسال شد خامه تو کرده کرده طوفان از اول گرتورا دانش چنین بود چرادستت درون آستین بود چرا قبل از دوسال بودی توخاموش مگر بودی چومن در خواب خرگوش؟ بهر صورت مبارک باد گویم ز اخلاص و سرشت پاک گویم که بینام شد دوساله جای شکرست اگرچه بعضی اوقات غرق سکرست به تورنتو چنین غوغاست قاضی توبشنو من بگویم راست قاضی چنان گویند که تو یک شعله یستی چودیکر شعلی ها دانگی یستی به دستت قبضه شمشیر ماوست که شاگردت به خون ریزی گلاب خوست ربودی از امین گوی قساوت ز پنجشیری جلوتر در وقاحت رفیع و سروری نور و وطن جار که بودند ظالم و زشت و ستم گار سلیمان وتی کشمند و بارق که یافتم جمله را خیلی منافق نمودند مردمان را زنده درگور بجای دودی و کالی وهم کور همه این دشمنان دین و فرهنگ که تاریخ دارد از اعمالشان ننگ به نزد شعله ای خانمان سوز بقیه در صفحه (3)

به درس ظالمی طفل نوآموز
اگر چینهت بسازد صاحب تخت
زدست می شود مردم سیاه بخت
که منطق نزد مستون تفنگ است
سرای خلوتش کام نهنگ است
اگر این گفته ها باشد دروغین
نباشی قاضیا تو شخص لادین
هزاران آفرین برخامه تو
دل مامست از بی می خانه تو
وگرباشی غلام ونوکر چین
نماند عاقبت درمعقدت چین
که افغانان فدانیان دینند
به روز حادثه قربان دینند
چشیدن زهر مینای کمونزم
بدیدن زشتی سیمای کمونیزم
نخواهد رفت سرشان بار دیگر
به قید حلقه دام فسونگر
نگردی قاضی آزرده ازم
که بینامت زده جنگ بر دل من
منم خوشدار این رسم وطریقت
در این آزرده گوی هارفیقت
بشرط آنکه باشی مرد دین دار
نباشی شعله ای مادر آزار
نشر کن گفته هایم بی کم وکاست
نگونشر حقایق کاربیجاست
نگیر خورده به طرزکلام
به نادانی وفهم نا تمام
نماند قیل وقال من نظم را
نبخشیدشعر من گرمی بزم را
کل راست گونوشت این گفته ها را
که گویند درقفا مردم شما را
نباشد گر ترا این سروقامت
که مردم می کنند تهمت به نامت
به جرات گو که من باشم مسلمان
نباشم شعله ای خانه ویران
که کردند این دروغگویان سیاه رو
خداوند بخشدت اعزاز و ابرو

خوانندگان عزیز!

روزی تصمیم گرفتم تا شعری بر ضد خود
بسرایم ودر آن ضمناً شعله ای هارا آزمایش
کنم. اخوانی های تنظیمی که صد برابر خلق
و پرچم وروس جنایت کردند وحتا در خانه ی
کعبه هم به یکدیگر وبه مردم مسلمان
افغانستان خیانت و نمک حرامی نمودند،
همیشه می جفتند که اگر شعله ای ها روی کار

می آمدند چنین وچنان میکردند.من
افتخار.شهامت شعله ای ندارم واگر می
داشتم مانند رهبران وسر سپرده گان شعله
که به همه معلوم است توسط گلب الدین
ودیگر جنایت کاران جهادی در پاکستان سر
به نیست شدند من هم در آن جا سر به
نیست می شدم. نوت : یکصد و بیست نفر
نامه واین شعرا ضمیمه ایمل خودبه اداره
بینام ارسال کرده وادعا نموده این شعر
فوق رامن سرودم ومدیرمسوول بینام
راهجو کردم من بخود فکرکردم گفتم تو از
این شمشیرزنان ها چه کم استی .

**نترسانیدمرا از سروکردن بریدن
که نتوان بز دلان این را خریدن
دلا وران بر این مقصد رسیدن
گریبان بر عشق خود دریدن
" هستی "**

دیدار با کرزی در مورد

رویکار آمدن او باما

وظندان سر آمد دوره بوش
کسی مغموم گشته است و کسی خوش
جهان چرخى زد و او بامه آمد
که دندان تیز کرده بر اسامه
توانستن و یونایتی شعارش
دگرگونی نموده کار و بارش
دموکرات و سیاه و هم جوان است
و شوخک جدی و هم پر توان است
که ختم جنگ افغان و عراقی
شعارش ساخت ای دانی تو باقی
یکی هورا ، یکی الله و اکبر
و کرزی هست پیاده بین دو خر
اسامه گفت : پاکستان عزیزان
بهشتم نیست و هم بوستان عزیزان
رئیس جمهور امریکاست او بامه
بتن صد پاره کرد اسامه جامه
اسامه گفت :
ز مک کین گر چه من کردم حمایت
ز یک حزبیم ما در بینهایت
سر و کارم کنون با این سیاه است
به ظاهر روزگار من تباه است
و کرزی مثل اسامه گشته حیران
و هم المالکی گشته پریشان

که کرزی بیوه و تنها به جا ماند
جناب بوش چو مادر خواهرش خواند
به کرزی گفت بوش بی مروت
که پیدا کن تو شوهر بعد عدت
زباله دان تاریخ است جایم
به کون ات تا شتالنگ است پایم
بخود گفتم که ما آینده سازیم
سیاست رابه دنیا رمز و رازیم
رئیس جمهور تعیین می کنیم ما
بدنیا آن و هم این میکنیم ما
گل روی وطن او بامه سازد
چطور طالب به ریش خود ننازد
بخود گفتم که کرزی در چه حالتست ؟
ز هجر بوش غمین این ماه و سالست
کمی پر روئی و هم چاپلوسی
کمی نیشخند کمی هم پایبوسی
به دربار رئیس جمهور رفتم
سفر کردم ز راه دور رفتم
که آگاه گردم از فکر و خیالش
بپرسم از خودش احوال و حالش
کلاه افکنده بود و بود غمگین
شکایت داشت از دنیا و از دین
و گفت معلوم نیست آینده ما
مکدر شد رخ تابنده ما
بپرسیدم که اوضاع جهان چیست ؟
که بوش دیگر رفیق و یار تان نیست
لبنان آویخته چون خایه بوش
پریشان بود ، سخن کرده فراموش
بگفتا : اباما اقتباس از ما نموده
تغیر و وحدت از ما هست و بوده
و هی گوید که ما هم میتوانیم
بکن کاری ..تا ما هم بدانیم
ز اتحاد قومی و زبانی
و هم اتحاد دین و جمله دانی
مقرر کرده ام خرم و سیاف
که هستند بهترین بی لاف و گزاف
تنوع و تغیر هم آریم بر خلق
کلاه و لنگی و ریش است بر حق
وزیر خارجه سمبول رنگ است
ز بالا باز و از پانینه تنگ است
بپرسیدم :
رقیب تان کی است در انتخابات
شما را کیش خواهد داد و هم مات
بگفتا :
سگ و سگور زیاد است من چه دانم
برای خود دعا بسیار خوانم
بگفتا من خدیو دین و ملت
نمودم سعی و هم بسیار خدمت
کند ملت اگر باز انتخابم بقیه (4)

مبادا از سرما سایه ات کم

قاچاقبران وکفن کشان، فرهنگساز میشوند!

جنون تلویزیون سازی و نشریه بازی در تورنتو همه گیر شده وحتا افراد بیسواد و کمسواد نیز چون شنیده اند که علی آباد هم شهری است، دست به ایجاد رسانه شده و به نشر مزخرفات و احق ساختن مردم میپردازند.

اخیراً اطلاع یافتیم که یک تیم خاص که با هفتاد من سریش هویتهای چتل و بدنام خود را به مرده ی احمد شاه مسعود می چسپانند، تصمیم گرفته اند باز هم با وجود اینهمه تلویزیویون های رنگارنگ و بی سویه- خود تلویزیون و نشریه ی جداگانه به راه اندازند. این تیم که در آن افراد بدنام و قلاش - از جمله یکتن از شیدان و دلقکان چکه چور تورنتو - حضور منحوس خود را حفظ کرده اند، با حمایت مالی یکی از قاچاقبران شناخته شده که در دویی، تاجیکستان و افغانستان سابقه ی قاچاقبری دارد و در محافل این گروه حاتم بخشی میکند، میخواهند برای پیشبرد اهداف مشکوک خود شبکه ی تلویزیونی خاصی را تاسیس نموده و با شکار، تطمیع و استخدام یکعده افراد سست عنصر، عقده ای و بی مسلک دست به نشر نشریه ای هم بزنند. این کفن کشان که چون مگسهای به گرد شیرینی جمع شده اند ، نمیدانند که آگاهان با دقت آنان را زیر نظر دارند و سرکرده ی قاچا قبر را با تمام سوابق او میشناسند. چنین افرادی بند و بار در واقع دامن پاک فرهنگ را لکه دار میکنند و بازار ابتذال و ریشخندی را گرم میسازند و فضا را چنان تاریک مینمایند که در آن فرهنگی واقعی و کار روشنگرانه ی فرهنگی با نیرنگهای ضد فرهنگی توسط افراد دشمن فرهنگ مدرن، از هم قابل تمیز نبوده و در زیر پرده ی "فرهنگ" مقاصد پلید ضد آزادی و ضد دموکراسی و باند بازی های تنظیمی - جهادی را در تورنتو به رنگ دیگری ادامه بقیه در صفحه (5)

ولی خود غرق بنگ و باده بودم
به کازینو خراب افتاده بودم
چو جیبم میشدی یکروز خالی
دوروزی مینمودم خایه مالی

سوال:

از این در می دویدم تا به آن در
به کلاه کسان هی میزدم پر
به نام رنجهای خلق افغان
به نام بیوه زنها ویتیمان
بسی شبها که من فریاد کردم
چی زاریها و استمداد کردم
که تا خیراتکی آمد به دستم
از این مردم گرفتم مزد شستم
نه تنها از ذکات و از نذورات
به دست من رسیده مشتی خیرات
که من دارم بسی دیگر هنر ها
ز نم سرمه ز چشم بیخبر ها
ز خاک مرده ها من زر بسازم
چی گوهر هاز خاکستر بسازم
به هر محفل که با نام شهیدان
شود برپای ازسوی مریدان
چو کرگس می شوم نا زل به یکدم
بچرخاتم زبان در سوگ و ماتم
ولیکن عاقبت بهر کمیشن
شوم مشمت و یخن با مرد و بازن

سوال:

ببخشید ای کله برد ار اعظم
که حرقت ناگهانی قطع کردم
بگو بامن کزین رفتار باطل
سر انجام چیست در دست تو حاصل؟

جواب:

عجب پرسنده ی ساده پتانی
تیاق در دست باید بز چرانی!
بیا و موتر بنزم نگه کن
دروغ گریود رویم را سیه کن
بیا و خانه ام را کن تماشا
ببین من لوده هستم یا شماها؟!
دو صد روشنگر و فرهنگی ناب
ویا از اهل علم و فضل و آداب
بود در جیب چپ جمپر من
هزاران مثل تو گرد سرمن
خبرنگار:

تشکر از تو ای شید طرار
و بر تو آفرین ها باد صدبار
که این ریکارد بیشرمی نهادی
به راستی در قباحات اوستادی
کرا باشد چنین چشم و چنین روی
ز تو این شهر زیبا گشته بد بوی
خلاصه، ای کلاهبردار اعظم

ز سر گیرم من ایام شبایم
ولی افسوس مربوط اباماست
نه کار ملت و نه توست نه ماست
فقط گر گوشه چشمی بسویم
نماید مثل بوش ، خندد برویم
کنم پر ، غبغب از باد تکبر
و ساز اتحادم را کنم سر

مصاحبه با کلاهبردار اعظم

الا آقای ژورنالیست قهار
شنیدستم ز تو تعریف بسیار
که تو از فرهنگیان پیشتازی
نخستین کاردان و کار سازی
هر آنچی اولین ها بوده ازتوست
هر انچی کرده ای عالی و نیکوست
بفرما، راز این پیروزی هارا
به ماگو، تا سر ما هم شودوا

جواب:

ندانم از کجا آغاز باید
که چون تو غافلی را ره نماید
منم مشهورتر از کفر ابلیس
نهاد ها جمله از من گشته تاسیس
بنا کردم در اینجا دام فرهنگ
که بوده حلقه هایس محکم و تنگ
یکی زین حلقه بوده هفته نامه
که افگندم به پای اهل خامه
و دیگر حلقه تی،وی نام دارد
چو اهل شانس باشی، کام دارد
یکی هم رادیو بوده است چلان
که میکردم شکار ساده لوحان
دوسه تن ساده دل در دام کردم
هنر بین، پخته هارا خام کردم
در آنجا فحش دادم، جنگ کردم
چه نیرنگهای رنگارنگ کردم
اگر چه یاهو میبافیدم هر شب
ز "ژورنالیزم" میلافیدم هر شب
زبانم بود گویای سوادم
ولی هرگز به خجلت تن ندادم
دورویی و دو رنگی کارمن بود
ریا و بی حیایی یار من بود
ز فرهنگ وز آزادی زدم داد
همان دم پخش کردم حکم الحاد
شعار م بود اسلام عزیزم
جهادی های بدنام عزیزم

ما به ایشان هشدار میدهم که بینام طشت رسوایی آنها را از پام خواهد انداخت و یک یک آنها را به جامعه معرفی خواهد کرد

دونامه از یک نویسنده ارجمند که نام ندارد

توضیح بینام:

در هفته ی اخیر نوامبر، دونامه ی انتقادی از یک نویسنده که هویت خود را آشکار نساخته است. به بینام ایمیل گردید. ما به پاس آزادی بیان مطابق مشی نشراتی بینام تصمیم گرفتیم هر دو نامه را در این شماره چاپ کنیم. اما برای آنکه حق پاسخ به مرجع مورد انتقاد را نیز رعایت کنیم - متن نامه هارا به دست اندرکاران کاروان شعر فرستادیم تا اگر در زمینه نظری داشته باشند جهت نشر بفرستند تا همزمان در یک شماره چاپ شود زیرا فکر کردیم اگر یک ماه دیگر انتظار بکشیم ممکن است موضوع از ذهن خوانندگان بیرون شود. اینک متن نامه ها:

عنوان: سه حرکت در کاروان شعر:

نامه ی دوم:

عنوان: طاعون کودتا در سالگره ها

سه حرکت در کاروان شعر

حرکت نخست تلاش های پشت پرده اتحادیه افغان های مقیم آنتاریو یا اتحادیه قندهاری ها است که در تبتانی با چند نفر موسسین کاروان شعر می خواهند این حرکت را به طرف اتحادیه متمایل کند.

آخرین اوج این کوشش ها با زمینه سازی بیانیه آقای دانشور رییس اتحادیه که از طرف چند نفراعضا صورت گرفته بود، به کندی مواجه اجراکننده های این پلان در محافل شب شعر اکنون ناراضی به نظر میرسند و در جلسات در صف آخر می نشینند و زود تر محفل را ترک می کنند. ولی این کوشش ها مجدانه ادامه دارد . حرکت اول می خواهد که افراد تسلیم طلب تاجک و

هزاره را در کاروان شعر تقویه نموده و اداره آنرا اول بطور غیر مستقیم و بعدا مستقیم ابدست گیرند.

حرکت دوم در داخل شب شعر وجود دارد. این حرکت

شب شعر را بدون رهبری پشتون می خواهد ولی موجودیت پشتون رارد نمی کند. این گرایش موجودیت

موثر هزاره رارد می کند و جای آنرا با ناشاعران بی

سواد پر می کنند، تا شعر این مردم را مسخره و بی

ارزش نشان بدهند. گرچه تا حال نتوانسته اند در مقابل

موجودیت هزاره دست به اقدام جدی بزنند، مگر در

جستجوی ورود افراد بی سواد هزاره در شب شعر شده

اندکه نشست سالگرد شب شعر این نیت رانمایان ترمی

سازد.

حرکت سوم عبارت از کوشش های افراد صادق از همه

اقوام افغانستان است که کوشش دارند تا کاروان شعر

واقعا به جنبش فرهنگی در جامعه افغان تبدیل شود. سوال: شما خود را در کدام

حرکت می بینید؟

طاعون کودتا در سالگره ها

در ثور 1387 ماهنامه طنزی بینام دوساله

شد ولی پیش از دو ساله گی ، قاضی موسی مانند یاسر العرفات به شفاخانه فرستاده شد. خدا را شکر که قاضی برعکس سرنوشت عرفات از شفاخانه به سلامت برگشت. خدا عمرش طولانی تر کند. همه که منتظر دو ساله گی با شکوه بینام بودند. برعکس بجای تجلیل دو سال کار پر ثمر برای مدت کوتاهی کار بینام متوقف گردید.

بعد از تأخیری بینام نشر شد. نشر بینام بعد از مرضی قاضی نشان داد که بینام قربانی کودتای مطلق العنانی شده است. آقایان هریک غراً ، سرسام ، حقیقتجو ، بی

باک و شاید هم تعداد زیاد

نویسنده ها ، همکاران و یا اعضای بینام اضافه بست شده اند یا استعفا کرده

اند و یا برطرف شده اند که این کار یک عمل کودتایی است.

در اول نومبر سالگرد شب شعر برگزار شد. در سالگرد شب شعر هم هیچ چیز نو دیده نشد.

تنها نوآوری در این نشست هنری و ادبی یک سلسله تظاهرات گرداننده های

شب شعر بود که در یک رقابت ناسالم در موضوع موسس بودن این حرکت

خام و تا هنوز ناپایدار به نمایش گذاشته شد. در مجلس برگزاری شب شعر هم حرکات،

اظهارات و حتی اقدامات

کودتایی دیده می شد مثلاً :

* گوینده، مسولین صوت و همکاران

تخنیکی، تنظیم کننده ها از یک فرکشن داخلی شب شعر بودند که در مجالس و

نشست های دیگر اکثرأ غیرحاضری داشتند.

* نقد که یکی از افتخارات بزرگ شب شعر است در ردیف آخر قرار گرفته

بود که بدون شک کار قصدی و کودتایی بود. همه میدانند که نقد بسیار مهم است که باید

در آغاز مجلس باشد.

* آقای بغلانی شعر سعدی را مانند سنک فلاخان به دهن آقای مهدوی که

شعر وی را نقد کرده بود، شلیک کرد و او را متهم کرد که گویا با تیشه بیخ

مردم را می کند. برعکس آقای هارون را عون با بزرگی مهدوی را بعد از

نقد شعرش در آغوش گرفته بود.

* تعداد ماعران بی سواد که شنیدن شعر آنها بقیه در صفحه (6)

اهانت به شنونده های شعر است به قسم بی سابقه افزایش یافته بود. شاید این کار هم شامل اقدامات کودتایی باشد.

* صدیق لندری که شخص خوش معاشرت و خوش صحبت است، بالای روزنامه ها حمله کرد و یکی از نشریه ها را که نامش را نگرفت به محبوس ساختن شعرش متهم کرد که دور از روش معمولی وی بود. ممکن است که او هم زیر تاثیر تبلیغات کودتا رفته باشد.

* پیام اتحادیه نویسندگان تاجکستان قرانت شد که در آن گفته شده بود (زنده باد هارون راعون) مفهوم اصلی این شعر چنین است که زنده باد تاجکستان مرگ بر پشتونستان، هزارستان و ازبیکستان.

* جنگ لفظی بسیار آشکار میان اعضای موسس بوقوع پیوست که آقای راعون موسسین را که در سه گروه از جانب فاطمه افسر معرفی شد، رد کرد و یک لیست دیگری را به حیث موسسین معرفی نمود. دیده می شد که رهبری شب شعر دچار یک جنگ مشت و یخن هستند.

خدا میداند که در تجلیل سالگرد اندیشه نو چه حال گذشته است که ما قادر نیستیم از کودتای داخلی آن خبر شویم. زیرا دست اندرکاران اندیشه نو افراد پخته و گنده هستند که احساسات شان را در جلسه و اجتماعات بیان نمی کنند.

در این روزها سالگرد آشیان و زرنگار هم فرا می رسد. دعا می کنم که آنها از مباح کودتایی درامان باشند. آمین یا رب العالمین

پاسخ کاروان شعر

محترم سید موسا عثمان مدیر مسوول ماهنامه ی بینام!

با تشکر از اینکه مارا در جریان نامه های به اصطلاح "انتقادی" یک هموطن ما گذاشتید. پاسخ ما به این هموطن صرف یک لبخند دوستانه است. امید است با نشر آنچه که

نوشته اند، اندکی از رنج جانسوز درونی ایشان کاسته شود. به آرزوی سلامت همه حسودان و خرابکاران!

تبصره ی بینام در مورد دو نامه

از نگاه ماکه از نزدیک وبا دقت جریان شبهای شعراندنبال کرده ایم، محتوای نامه ی های که در این شماره به نشر رسیده به دلایل زیر بیشتر به هذیان گویی فرد بیمار و تب آلود میماند.

دلیل اول:

مضمون درونی و روح کلی نامه ها بر محور دید سیاسی و "کودتا" بازی چرخیده است در حالی که کودتا کجا و شب شعرونشریه ی بینام کجا! چنین فرینه سازی مضحک صرف از یک فرد سیاستباز و خشکمغز منصور است و بس. می بینیم که ذهن مالیخولیایی نویسنده در یک فضای وهم آلود درونی، صحبت ها و توضیحات تنظیم کننده گان شب شعر را به صورت "فرکشن بازی" "رقابت ناسالم" و "جنگ مشت و یخن" دیده و از آن تیوری کودتا را استخراج کرده است. چی کشف داهیانه ای!!

دلیل دوم:

نویسنده مدعی شده که گویا اختصاص بخش اخیر برنامه به نقد شعر، یک توطیه برای بی اهمیت نشان دادن نقد است. این در حالی است که ما و همه شرکت کنندگان در برنامه نهم شب شعر شاهد بودیم که وقتی مساله نقد در برنامه از سوی دست اندرکاران مطرح گردید، آقای عاکفی پیشنهاد نمود که چون این برنامه به شعر خوانی مختص گردیده است بهتر است که از صحبت ها و نقد شعر صرفنظر شود زیرا که ممکن است مورد علاقه ی کسی واقع نگردد. اما پس از جر و بحث روی موضوع از اینکه اکثریت از ضرورت نقد شعر حمایت کردند. توافق بعمل آمد که به منظور رعایت نظر عاکفی و چند تن دیگر، نقد شعر به بخش اخیر محفل انتقال داده شود تا اگر کسی مایل به شنیدن نبود ناگزیر نباشد که تا اخیر بنشیند. تصور میکنیم شاید نویسنده جگر شیر دارد که

چنین حقیقت آشکاری را "مردانه وار" وارونه جلوه داده است! دلیل سوم:

همانگونه که در اول گفتیم، نویسنده همه مسایل را از موضع سیاستزدگی و سیاستبازی مبتذل و کودکانه به تماشا نشسته و از دید قومگرایی و نژاد پرستی به تحلیل گرفته است. این همان حربه ی مرتجعین داخلی و دشمنان خارجی مردم افغانستان است که سالها پیش برای اهداف پلید خود بحیث حربه و ابزار به کار گرفتند و ما نتایج شوم آن را تا امروزی بینیم و شاید تا سالهای دراز دیگر شاهد باشیم. وی از کشمکش تاجیک و پشتون و هزاره در داخل و خارج شب شعر چنان داد سخن داده و تصویر آفرینی کرده است که گویی شب شعر لاشه ی بزی است که این سه قوم بر سر آن با یکدیگر به چاپ اندازی پرداخته اند! در حالی که همه شاعران و شعر دوستان در شب شعر برادر وار و با صمیمیت و یکدلی کنار هم میشینند و به شعر گوش میدهند یا شعر میخوانند. اینکه نویسنده در عالم خیال انگیزه های قومی را وارد صحنه کرده جای بسی تاسف میباشد. بسی شرم آور است که در این سر دنیا نیز برای تخریب یک حرکت فرهنگی به تعبیرها و ترفند های تحریک آمیز نژادگرایانه متوسل گردیم و یک واقعیت عینی را در پیش چشم همگان منکر شویم.

دلیل چهارم:

نویسنده در ادامه ی توهامات خویش شعبده ی دیگری را در مورد نقش برادران هزاره در شب شعر، از مغز ملتهد خود بیرون کشیده و آن عده شاعران هزاره را که بهصورت مداوم و مشتاقانه در این برنامه حضور بهم رسانیده و شعر میخوانند، بیسواد نامیده است. به زعم وی گویا مسوولین برنامه از میان شاعران واقعی و "باسواد" هزاره تنها افراد "ناشاعر" را گلچین و انتخاب میکند تا "شعر مردم هزاره را بدنام سازند." این دروغ و قبحخانه در حالی نوشته میشود که همه میدانند و می بینند که شب شعر در انحصار هیچ گروهی نبوده و ورود به برنامه کاملاً آزاد است و ما شاهد هیچگونه گزینش قبلی در هیچ برنامه ای نبوده ایم و گرنه بینام با قاطعیت و بیرحمی چنین عملی راتا کنون بارها افشاء میکرد. نویسنده با چنین دروغ شرم آور با آبروی خویش نیز بازی کرده است. اگر نویسنده، بقیه در صفحه (7)

غزل مسخره

ما ایم و اشتغال به هر چیز مسخره
 حتا سراب و سوسه انگیز مسخره
 استاده چون مترسکی رقصان به طبل باد
 در کار پاسبانی پا لیز مسخره
 سرشار از تکبر قصر و غلام و تخت
 مثل جناب خسرو پرویز مسخره
 در طول خطه ی که ندانیم عرض چیست
 بنشسته روی گرده ی شبد یز مسخره
 داریم شتاب و اسپ عرفکرده را به حرص
 هی میزنیم ، ضربت مهمیز مسخره
 یادرفریب مضحکه ی فصل نو بهار
 یا که اسیر غصه ی پاییز مسخره
 یاگیر و دار جاری ی یگ خواهش مدام
 یا امتناع مدحش پرهیز مسخره
 یا که به پای چوبی ی چوکی نهاده سر
 یا در هوای شوکت یگ میز مسخره
 روزی ، به رنج چشمه ی رزق تهی شده
 گاهی به شوق کوزه ی لبریز مسخره
 تاناگهان ، که فرصت سنگ است و جمجمه
 پایان هرچه بود و ... زیگ لیز مسخره !

از خود و بیگانه

باز بوش آمد، گزارش داد، گفت
 باز هم از دست من بگریخت ، مفت
 باز آن جا مردکی را کشته ام
 یک کمی دستی به خون آغشته ام
 ظاهرش همچون اسامه می نمود
 لیک آن بیگانه، بن لادن نبود
 اشتباهاً با دوسه پرتاب بم
 هم خودش را هم خرس را کشته ام
 عاقلی بشنید گفتا ، ای عجب
 این ز بی عقلی گذشته یک وجب
 کشته ای آدم ، بکش! ای لوده جنگ *
 از چه خر را کشته ای ، ای خردبنگ؟!
 گفت هر که خشم می گیرد مرا
 می کشم من از خودو بیگانه را
 کشتن بسیار نامد سودمند
 نرخ مرگ ما شود باید دوچند

نویسنده در گذشته یار نزدیک یکی از کودتا
 چیان قهار بوده یا خود به کودتا عشق
 افلاتونی دارد، دامنه ی کودتا بازی را به
 بینام نیز کشانیده ومدعی شده که گویا قاضی
 موسا را مانند "یاسرالعرفات"! یک ماه به
 شفاخانه برده ودر غیاب او کودتا کرده اند .
 یا للعجب! اسرائیل ویا سر عرفات کجا و بینام
 کجا؟ چگونه در یک ماهنامه گک طنزی
 وانتقادی میتوان کودتا کرد وچی کسی این
 کودتا را انجام داده است؟ از کودتا در نشریه
 ای که یک سنت منفعت مادی ندارد ومدیر
 مسوول مخارج چاپ آن را از جیب خود
 میپردازد وحتا بنا بر تسلط فرهنگ منخط و
 بی تحمل بومی ما ، نویسندگان ناچار اند به
 زبان مستعار بنویسند- چی نفعی برای چی
 کسی متصور است؟ همه میدانند که
 نویسندگان نشریه های تورنتو بیشتر افرادی
 اند که مصروف کار شبانه روزی برای
 گزارندن زندگی خود اند ودر فرصت های
 لازم گاه مطلبی برای نشریه ای مینویسند.
 چنانکه در این شماره می بینیم نویسندگان
 مذکور به همکاری خود با بینام ادامه داه اند
 و مدیر مسوول نیز به جای خود
 قرارداد.جادارد که عرق شرم بر پیشانی
 نویسنده جاری شود. در پایان با حافظ همصدا
 میشویم:

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز
 ورنه در محفل رندان خبری نیست که نیست
 نوت : خدا کند که این دوست نازنین ما که نام
 و آدرس خود را نداده این بار عصبی نشود
 تنبان بینام را باقلم نکشد که پیدا کردن اش
 کار ساده نیست سپردبینام بخدا.

بندگی درکار نیست

زندگی آخر سر آید ؛ بندگی درکار نیست
 بندگی گر شرط باشد ؛ زندگی درکار نیست
 گرفتار دشمنان ؛ آبت کند؛ مسکین مشو
 مرد باش ؛ ای خسته دل ؛ شرمندگی
 درکار نیست
 باحقارت گریبارد ؛ برسرت باران دُر
 آسمان را گو: برو ؛ بارتنگی درکار نیست
 گرکه با وابسته گی دارای این دنیا شوی
 دورش افکن این چنین دارندگی درکار نیست
 گربشرط پای بوسی سر بماند درنت
 جان ده ورد کن ؛ که سرافکندگی درکار نیست
 زندگی آزادی انسان واستقلال اوست
 بهر آزادی جدل کن ! بندگی درکار نیست
 (لاهوتی)

خود هزاره است ولی برادران هزاره را به هر
 علتی که هست تحریک میکند تا از شرکت
 در این برنامه که برنامه ی خودشان میباشد ،
 خودداری نمایند، ما یقین داریم که با پاسخ
 دندان شکن از سوی این برادران مواجه
 خواهد شد. دلیل پنجم:
 به گمان نویسنده "تلاشهای پشت پرده ی
 اتحادیه ی فندهاری ها" ادامه دارد تا "شب
 شعر را به طرف اتحادیه متمایل کند." این یعنی
 چی؟ شب شعر را چگونه میتوان به کسی یا
 نهادی متمایل کرد؟ آیا این چهل، پنجاه نفری که
 در هر برنامه شرکت میکنند قدر نویسنده ی
 مالیخولیای ما شعور ندارند؟ آیا این هذیان
 گویی نیست؟ چگونه اتحادیه میتواند از شب
 شعر که برنامه ی ناب فرهنگی میباشد ودر آن
 نه پولی زیر و بالا میشود ، نه کسب قدرتی
 متصور است و نه محل سیاستبازی است، نفع
 ببرد؟ آنهم اتحادیه ای که تا کنون (جز یکی
 دو محفل که در سالون فرهنگی آن دایر شده)
 هیچ نوع کمک و دستگیری از این برنامه
 نکرده است . خدا آدم را عقل بدهد. نمیدانیم
 نویسنده به چی عذاب روانی گرفتار است که
 همه چیز را در هیات "کودتا" "تبان" و
 "شلیک" "تسلیم طلبی" و "جنگ مشت
 و یخن" می بیند؟ در ادبیات سیاسی - جنگی
 و تروریستی نویسنده تنها بمب دستی و واسکت
 انتحاری کمبود است !

دلیل ششم:
 نویسنده حتا از تحریف جریان شب شعر نیز
 روگردان نیست چنانکه به گفته ی او آقای
 بغلاتی بیت سعدی را به دهان مهدوی
 "شلیک" کرده است ! در حالی که همه شاهد
 بودیم که بغلاتی که خود داو طلب نقد شعر خود
 شده بود- بعد از نقد مهدوی در صحبت
 توضیحی خود بیٹی از سعدی را به گونه ی
 شوخی و ظرافت - که در محافل ادبی ما پیشینه
 ی درازی دارد - به کارگرفت که بیشتر موید
 نقد مهدوی بود و نه "شلیک" به او . وی در
 صحبت خود تکرار آاز مهدوی امتنان
 و سپاسگزاری کرد. شاید در آن وقت ذهن
 نویسنده چنان غرق پلان سازی "کودتا" علیه
 برنامه ی شب شعر بوده که بیت سعدی به
 نظر او "فلاخان" آمده است!
 در مورد محتوای نامه ها مربوط به شب
 شعر اگر باز هم بنویسیم به اصطلاح مثنوی
 هفتاد من کاغذ خواهد شد ولی می آیمیم به
 درفشانی های نویسنده در مورد
 "کودتادر بینام" . از آنجا که ممکن است

بینام

نه بر خلق و پرچم نه بر مجاهد و طالب عهدبستم
هزاران افتخار دارم که در قطار خائنین نیستم
(هستی)

ز راست گفتن و زندان ز روگرد حقارت شستم
نه نوکر چیم نه راست نه در دام این و آن استم

من اینقدر عکسهای ارشد الخائنین قرن بیستم را داشتم بدست نشر سپردم اگر دوستان از دیگر خائنین را دارند ارسال کنند از هر ملیت باشد



شعراز
(هستی)

که ملت را کشتند عوض لطف
فریب اش راست داد با کف و چف
عکس خائنین را شما ایمل کنید من نشر میکنم



بتصویرها ببین کن هزارتف
چپ اش بانام خانه ونان و کالا
عکس پابن رحیم وردک ، کرزی و سیا



قاتلین من و ملت مرا به محکمه نکشید

خونفروشان خمکوچه های چپ و
میانه و راست
قابل کشتن نیستند

از چشم ها و سینه ها و گردن های
خمیده شان

کارطوس و مرمی و رشمة دار
میترسد

دادخواهی امروز از جنایت پار میترسد
آری قابل اعدام نیستند
آنان را نکشید

از سینه های شان ، رگبار

از گردن های شان ، ریسمان

از چشم های شان ، قربانی و شهید و

حتا انتظار میترسد

هاگ ،

محکمه ایست که از خونخوار میترسد

هاگ ، درامه ایست که از انظار و از

اغیار میترسد

اعدام نکنید

که از پشت کوه جنایت (هستی)

فاشیست هر ملیت فاشیست

است به بینام فرق نمیکند که

از کدام ملیت است و این سر

ها شاهد قلب تاریخ است که

بدست فاشیست ها درجنگ

هازنده به گور شده اند (هستی)



پایم ،
به زنجیر وطن خواهی
دیربست که بسته است
گوشم ،

چو کوزه های خالی
ای وای که از صدای دُهل ها شکسته است
دستبند ها ؟

آ ، دستبند های جنایی

به دستان بیگناه و مغرور من
شرنگش زیور تاریخ است و درنگش تزیین وطنم
شلاق محتسب دین

آرایش شهامت شانه های ارغوانی من است
زندان تنگ

با خرواری از آهن و سنگ

پنجره های تاریک

با حیلہ های افشاء و باریک

آینه ای در برابر بازوها و انگشتان بند بند من
است

فتوای مفتی

این دهن پاره ی ظلم

طشت فیصله ی قاضی را بر بام شکسته است

زندانی کردن امروزینه ام

شکنجه و به دار کشیدن فردایم

تاج سپیده دم است

که از پیشانی ملتَم پرتوافشان و با وقار میگردد
جلاد ،

شکنجه گر

و مفتی

نباید به محاکمه کشانده شوند که تاج سپیده دم را به
من بخشیده اند

که تاج را بر سینه ام

حک نموده اند

جنایاکاران خلق

جانیان پرچم

راکت بدستان اخوان

تبرزین بدوشان طالب

تادست شما آغشته بر خون ملت شد
پیوند به تاریخ چوسپاه بی به ذلت شد
انگشت شما اشاره بر خون کرد همیشه
پاداش ز دشمن بشما از جیب خلت شد
(هستی)

آنکس که به پای شما نشست عبث
خود را چو خمچه ی بشگست عبث
اینراندانست که قدرسگ بهترز شما
از ملت خود برید عهدیکه بست عبث
(هستی)

سنگ و چوب وطن شکایت از ستمگر کند
در تنور سرد نشیندو حکایت از سر کند
هر لحظه بکوبدیه دل خود سپاه سنگ ترا
در غربت و نا چاری خاک سیه بر سر کند
(هستی)

از بسکه قاتلین شمشیر ظلم و کین کشید
ملت به ناچار تیر و کمان خشمگین کشید
بر جان ملت ظلم و ستم امروز نیست
(هستی) تیغ قلم از زیرک آستین کشید

قلم دستان اگر دارید شرافت

نویسید سرخاینین با ظرافت

به طنز و نقد انتقاد سالم و راست

نه از من از ملتست این خواست (هستی)

به هر جا ببخدا است حکم تکفیرم کند بیجا
که از نیرنگ و چال بی خدایی سود برد آنجا
مرا اگر کافر و ملحد گفتی خود فرزند خدا گفتی
چرا تو در زمین استی ، برو تو در سما آنجا

خطاب به فاشیست های تاجیک

تاجیک تاجردین و بی مایه

تابکی است کشال در هر "خا..."

تو بپرس از این کم زاد ای هموطن

تا بکی میکند کثافت کاری چو دایه (هستی)

سیدموسی هستی

من در این سایت در خدمت استم

www.benamonline.com

من اگر سکوت می کنم که دلقکان انترنتی آرامش پیدا کنند و فتنه که چیزی نوشته نکنم سروصدا مردمان وطن پرست و کسانیکه میخواهند تاریخ واقعی ملت خود را نوشته کنند و یا وارونه نویسی های مؤرخین گذشته را اصلاح کنند به من تلفن می زنند و یا ایمیل و فکس میکنند که من تاریخی سر دست دارم منظر نوشته های بعدی شما هستیم من در جواب دوستان چیزک های نوشته ام و دلایل خود را گفته ام حالا می بینم که روز به روز خوانندگان سایت وزین آریایی و خاوران و دیگر سایت ها که نوشته های مرا به نشر می سپارند بیشتر تلفن و ایمیل و فکس می کنند با وجود یکه من بیکار درخانه استم نمی توانم نظر به کهولت سن به جواب دوستان بپردازم مجبور می شوم که جواب دوستان را با نوشته وطنز تاریخی بدهم.

من وقتی دست از نوشته در سایت ها برداشتم و توسط سایت وزین پرسروصدا تاجک مدیا اعلام کردم که من لست خاینین از نادر تا به کرزی خیانت های خاینین را در لابلای یک شعر نو به شکل طنز به سایت ها ارسال کردم سایت ها به خاطر نویسندگان شان که بشکلی از اشکال ارتباط مستقیم و غیر مستقیم با احزاب چپ و راست و تنظیم های جهادی و طالبی داشتند و من همیشه با اسناد معتبر خیانت های شان را افشاه کرده ام و تا زنده هستم این کار را خواهم کرد، سایت های انترنتی به غیر از تاجک مدیا دیگر سایت ها از نشر آن خود داری کردند و من مجبور شدم که دست به ساختن یک سایت بزنم و هم دوستان و دشمنان قلمی خود را از جریان پیش آمده بین من و سایت ها آگاه سازم شما دوستان می دانید که دلقکان و ایستگان چپ و راست احزاب و تنظیم های خود فروخته انترنتی که خود شان می نویسند و یا کسان دیگری که به نام شان می نویسند در انترنت زیادتر از وطن

پرستان و نویسندگان چیره دست و شناخته شده وطن ما می باشند . من به خاطر نفوذ این دلقکان در سایت ها این اعلامیه پر سروصدا را به تاجک مدیا دادم و آنها هم بدون کم و کاست به نشر چند روزی گذاشتند خانه شان آباد به ما لطف کردند و ما به پالیسی نشراتی شان کاری نداریم که چه نشر می کنند و یا چه کسی در پهلوئی شان به نام نویسنده نوشته می کنند و نویسندگان شان از نگاه سیاسی و شخصیتی در کدام موقف اجتماعی قرار دارند و چه گذشته دارند و چه کسی به نام چه کسی در آن سایت می نویسد به قضاوت ملت و خوانندگان سایت های انترنتی می گذاریم به ما ارتباط ندارد هیچ چیزی پنهان در شهر های انترنتی نمی ماند .

روزی شخصی به شکل دوستانه بعد از خواندن آگاهی من در سایت وزین تاجک مدیا و بلحن خیلی درشت و عصبی ایمیل کرد و گفت برادر ما و شما سادات هستیم این ملت افغانستان ما را مهاجر می دانند بگذار که مسایل برخورد های خود شان را خود شان حل کنند حیف نام شما و خانواده مبارز شما نکرده که دردهن هر سگ و سگر آن خانواده را به خاطر واقعیت گویی های خود می اندازید ضرور نبود که شما لست و عکس خاینین را از نادر غدار تا کرزی را در لابلای یک چند بیت به نشر می سپردید من نوشته این سید عالی نصب ناشناخته را که خواندم مرا به یاد روزی انداخت که مرد انقلابی نویسنده و شاعر ، عا لم بزرگ عصرش شهید سید اسماعیل بلخیکاکیتی نقل نمود.

آقای بلخی گفت که وقتی از زندان رها شدم و بعد از چندی کارته سخی به افشار نزد خانواده رفتم بعد از چندی برخی دوستان از من خواهش نمودند تا فرزندان شان را به شاگردی قبول نمایم. چون شغل من درس دادن بود این پیشنهاد را با کمال میل پذیرفته به کار مشغول شدم . یکی از سادات عالی نصب مشهور کابل پسری داشت با مفکوره چپی . آن آقا جوانی بود ذکی و در تناسب با همسالان با دانش، سخنور و در عین حال کنجکاو و مؤدب هم بود ، من که به او درس های دینی و اجتماعی میدادم روزی از من این پرسید:

که آقاصاحب شمارا در زندان لت و کوب کردند و یا چطور؟ بلخی گفت با وجودیکه من از خاندان نادر غدار شاکی بودم واقعیت

را به این پسر چپی انقلابی گفتم . روز اول که مستنطق آمد به شکل خشن از من پرسید که تو سید هستی و از جمله مهاجرین در این مملکت، ترا به سیاست و مسایل داخلی این مملکت چه غرض است؟ من با تعجب به سوی مستنطق دیده و گفتم عجب سوالی کردید. گفت سوال من اشتباه است گفتم نخیر خیلی بجا است و قابل جواب گفتن هم است

روان شاد سر افراز شهدا گفت به مستنطق که مرد هوشیار و زود درک بود گفتم ما تا وقتی زنده هستیم ، مهاجر هستیم و فتنه که فوت کردیم جسد ما را دولت افغانستان با هزاران شارلتانی از ترکیه به افغانستان انتقال می دهند و با ایران دعوی می کند که این افغان است و استخوانهای ما را در دارلفنون کابل به خاک می سپارند.

با این جواب مستنطق خجالت کشید و دیگر تاروزیکه مرا از زندان کشیدند نه لت و کوب کردند و نه سوالی کردند .

اوپاما حسین بارک را که چهل و پنج سال عمر خود را در امریکا گذرانده او را جهان به شمول امریکا امریکایی می داند مگر باتاسف آنها نیکه در بند روابط خونی و تباری پای عقل شان در زنجیر کشیده شده است هموطنان شان را بعد از قرنهای اقامت در این مرز و بوم بیگانه دانسته ، به تحریک استعمار کهنه کار ، هر یکی می کوشد تا دیگری را بیگانه ثابت نماید، غافل از آنکه این دام استعمار است که می خواهد بر گردن طرفین بند های بندگی خویش را به وسیله همدیگر شان سخت ببندد. من به تمام ملیت های افغانستان گوش زد می کنم هر کس که می گوید نیاکان من باشند اصلی افغانستان است هویت خود و خانواده خود را با ملیت خود بنویسد که من ثابت کنم که پدر و پدراکلان های شان چندین قرن قبل به افغانستان آمده چون شکل جغرافیایی افغانستان در طول تاریخ نشان داده که نظر به خشک سالیهای دوماز و جنگهای نابرابر باشندگان اصلی این سر زمین در زمان هائیکه مرز های ممالک جهان شکل قانونی و محافظ نداشت مهاجرت کرده اند در نتیجه هیچ کس نمی تواند که صاحب میراث و میراث خور این سر زمین خود را حساب کند هر کس که در افغانستان تولد شده و اسناد باشندگی دایمی افغانستان را دارد از افغانستان است پدران من بیش از هشت صدسال در افغانستان زندگی (بقیه در صفحه 11

شیپور چی

شنید گیهای جالب

شنیده ایم که اخیراً چند تن افراد شناخته شده که دوغ هر محفل اند، در محفلی رسمی به عنوان "نظر دهی در باره ی مسایل افغانستان" حضور بهم رسانیده و به نمایندگی از جمعیت شست هزار نفری افغانهای تورنتو گویا پیشنهاد های رایج مراجع رسمی ارائه نموده اند .

معلوم نیست این "لوده های توی" را چی کسی و کسانی بچیث نماینده ی افغانها انتخاب یا انتصاب کرده است ؟ به نظر ما این گونه اعمال ادامه ی پالیسی ریکارانه ی ضد مردمی حکومت کابل است که در غیاب مردم روی سر نوشت افغانستان حرف زده میشود. جای درد و دریغ است که دامنه ی این شیطنت های های سودا گرانه حتا به خارج کشور نیز سرایت یافته ودلالانی که خود در گذشته علیه مردم به جنایت دست زده و خون مردم را فروخته اند ، در اینجا نیز دست از سر مردم بر نمیدارند.

تلوژیون به اصطلاح "افغان ننداره" که فقط برای شکار آب و نان تنها چهره ها را ریکلام میکند، گزارش بی سر و تهی را به نمایش گذاشته و تنها حرفهای مبهم دوتن از مقامات رسمی را شنواند ولی روشن ساخت که دیگران (نمایندگان قالبی و خود ساخته) چی حرفی داشتند، در چی سطحی از تحلیل و فهم مسایل بودند، چی ارزیابی از اوضاع کشور داشتند و از نام مردم چی گفتند؟ آیا حرفهای شخصی خود را عنوان نمودند، آیا نقطه نظر های گروهی خود را طرح کردند، آیا خواستهای قومی و قبیله ای و تحلیلهای یکجانبه را در میان گذاشتند یا اینکه نظریات افغانهای اینجا را انتقال دادند. در ژورنالیزم حرفه ای ، کار یک گزارشگر تنها این نیست که تشریفات و ظواهر و چهره ها و صحبت های رسمی را به نمایش بگذارد بلکه وظیفه دارد تا اصل مساله و محتوای صحبت های جوانب مختلف را پیرامون آن باز تاب دهد. در محفل نامبرده ، مساله ی

کرده اند و به خاطر آزادی و آبادی وطن خود خون داده اند من هم یکی از فرزندان همان مردمان با وجدان و وطن پرست هستم به نام افغانستان افتخار می کنم. خود را فرزند همان خاک دانسته در حد توان برای آبادانی کشور و بهروزی مردمان آن از هیچ کوششی دریغ نخواهم ورزید.

نه چون مشتی جاهل و خود فروخته به روس ، امریکا ، انگلیس ، فرانسه ، چین ، آی اس آی ، ایران ، تاجکستان ، ازبکستان ، ترکیه ، ترکمنستان ، عربستان سعودی سرزمین زمداران القاعده و جنایت ، کسی را در کاتینر کباب خواهم کرد و نه چون مشتی دیگری از همان قماش طومار جنایات ضد بشریت را با سید کشی ها، هزاره کشی ها، پشتون کشی ها، تاجک کشی ها ، ازبک کشی ها و... در وطن به خون غرقه خویش طولانی تر خواهم نمود، بلکه هرگاه محلی برای تبارز خشم و کین انسانی مهیا گردد، تمام آنهایی را که به چنان جنایاتی دست زده اند، در پیشگاه مردم خود به محاکمه خواهم کشید باشد آنانی را که فقدان وجدان، خوب خوش برای شان ارمغان آورده است به کیفر اعمال شان رسانیده باشم .

پیش من رهبران جنایتکار پشتون ، تاجک ، ازهره ، ترکمن ، ازبک ، نورستانی کدام فرق ندارد .

خاین بی کفن

کرزی آمد پیش بوش گفت آنکه مطلوب شما بودرفت مفت پیش از اینکه کشته شود ملا عمر بیخ مردم را تو کندی باتیر ماندی میراث شوم آن به من کشتی درکوه ودشت و هم چمن روزکی مردی مثل اسامه می نمود کشتن او را دیدن بن لادن نیود گفتم دوستان زبی فکری تان هر کی را دیدید دراز کردید کمان همه از ترس شما کردند فرار خسته گشتند در پاکستان زار می روی بوش او باما میرسد بردل خود همکاب ها می خرد شاه شجاع ام ساختی رفتی زبیش کردی معروفم چو عقرب با نیش من ندارم مثل ببرک جای در وطن مرده ها زیاد است و کمتر کفن

اصلی نظریات مردم ساکن در تورنتو بود که باید به افغانستان انتقال داده میشد .

گزارشگر باید اینقدر هوش مسلکی میداشت که محتوای نظریات آنهایی را که خود سرانه و به شیوه ی ملکهای صد سال پیش از نام مردم تصمیم میگیرند، نشر میکرد، این حق مسلم مردم است که از همه چیز آگاه باشند . اگر این جناب "ژورنالیست" وقت کم در اختیار دارد - آیا بهتر نیست که به اعلانات خود برسد و زحمت خود را از سر مردم کم کند؟

-- شنیده ایم که باز هم در محفلی که به مناسبت گشایش تلویزیون نامبرده در سالون "اتحادیه ی افغانها"؟؟؟ دایر شده بود، مقامات اتحادیه بنابر اینکه در گذشته بار ها از سوی رسانه ها و بخصوص بینام در رابطه به نصب تصاویر چهره های تک قومی در سالون "فرهنگی" مورد انتقاد قرار گرفته بودند - به کمره مین تاکید

میکند که در گزارش نباید تصاویر شاهان قندهاری رویت داده شوند. اما پس از نشر گزارش این محفل از تی وی - شماری از قبیله ای اندیشان و نژاد پرستان تمامیتخواه به خشم آمده و با نثار فحش و دشنام به آدرس کمره مین مراتب انزجار و نارضایتی خود را زین امر ابراز نموده اند.

ببینید که ما چی " فرهنگ اصیل و غنی" داریم: سراسر منافقت، دورویی، ترس و جبن، تعصب، نژاد پرستی و قلدری . ما بارها و بارها نظریات و شکایات مردم را دایر بر نصب یکجانبه ی تصاویر شخصیت های تاریخی در سالون اتحادیه نشر کرده و از مسوولین خواسته ایم که با نشر فوتو های سایر شخصیتهای ملی ، نشان دهند که در این اتحادیه تبعیض و تعصب کور قبیله ای راه ندارد و اتحادیه واقعاً (و نه در ادعا) به همه مردم افغانستان تعلق دارد و نه به ولایت و سمت و قوم خاصی. مگر کجاست وجدانی که به این حرفها وقعی بگذارد؟ این درحالیست که میگویند بینام ما را تحقیر میکند . آیا کسی غیر از خودشان - آنها را تحقیر میتواند؟

سررهبران جنگ تنظیمی کابل بکوبیم بتبر که در حماقت و خری کم نیستند از سنگ و خر که به دست خود زنده بگور کردند زن و مرد گرفتن مزد خود از اجنبی ریال و وگلدار و دالار (هستی)

شعربی رنگ

نسیم سحرگاهی تازه میسازد گلستان را
به تن رنگ دیگر میکند باغ و بوستان را
زباغ خورشید سر می زند بی نیازی ها
بدست روشنایی محو میسازد شبستان را
بکنج نا امیدی هابوداین آرزوی عشق
نوازش تا کندیکباردل عاشق پرستان را
هوای خوش گوارآید بسوی چمن زاری
به رقص آرد ساقی مست می پرستان را
شودسبزه گرهوارزیرپای صنم روزی
به شوروناله آرد بلبلان هزارداستان را
به فریاد آبشار همنوا بودفریاد ناتوان من
نیود شورونوا دیگرنیزار ونیستان را
چه رازی بودبین محتسب ومفتی وقاضی
که بافتوی شکستن سرخمدان مستان را
بین ای بلبل وساقی چمن زارپرازگلها
که بیرنگی شعرمن شرمانده گلستان را

بارک وبوش دوخرگوش بگوش

میکنندازشاه رگ مردم خون نوش

خون بارک ازنشه میشود بازجوش

میگوید که کمتر نیستم من ازبوش

کرزی وباران اش میگویندنوش نوش

میرویم ما بپهلوی تان دوش بدوش

بینام

ماهنامه طنزی و انتقادی

EMAIL:

Banamnewspace@hotmai.com

WEBSITE:

www.benamonline.com

مدیر مسوول: سید موسی عثمان

تلفون: ۲۹۴۹-۲۶۵-۵۱۹

حرفه با درآمد قانونی دست ازین کار بردارند! اما نباید این نکته را هم فراموش کرد بهبودی کامل وضعیت زندگی و اقتصاد این گروه اساسی و عمده سبب دلسردی ایشان ازین پروسه گردیده و باید همیشه وضعیت اقتصادی شان تحت مراقبت جدی کمیسیون مربوطه قرار داشته با-

4(کمیسیون استخدام همکاران در پست ها دولتی) بعد ازین باید اقدام جدی نموده و در جای بجانی و استخدام کارمندان بلند رتبه دولتی به خصوص والیان ولایات و قومندان های امنیه توجه خاص مبذول نمایند. اگرچه تا حال این کمیسیون توانسته 90 فیصد این مامورین را حسب میل ما استخدام نماید که واقعا این شاهکاری ایشن قابل تقدیر بوده و این موفقیت را به همه شما به خصوص اعضاء این کمیسیون فعال تبریک میگوئیم. به خاطر تکمیل این پروسه باید 5 فیصد از عواید خود را طی شش ماه آینده تمام اعضاء و حاضرین این جلسه بپردازند تا به خاطر پرداخت رشوت در بدل استخدام و تبدیلی ها جدید به مصرف برسد.

5- ازین که امروز می بینیم پارلمان کشور بسیار صلاحیت دارد و نفوذ درین دربار تقنین خالی از اهمیت برای ما نبوده و حمایت کامل ایشان باعث رونق بیشتر در کار و بار ما میگردد. اگر چه دوستان هم آن جا داریم که تعداد شان اندک بوده و باید را های برای همکار بیشتر ایشان جستجو شود/ و این را هم نباید فراموش کرد در انتخابات بعدی باید حد اقل 95 فیصد اعضاء پارلمان و شوری ملی افغانستان از دوستان و همکاران نزدیک خود مان باشند. اگرچه به بودجه گزاف ضروت داریم که میتوان آن را با همکاری شرکاء بین المللی مان مرفوع ساخت

شجاع شاه دگر

نشانه اند به کرسی شجاع شاه دگر
نهاده اند سرما و تو کلاه دگر
به کشوری که مقدسترینش آزادیست
حضور لشکر بیگانه اشتباه دگر
مرا زبازی کاخ سفید شد معلوم
که آورد به سرما شب سیاه دگر
همیشه دست اجانب، همیشه پای شکست
همیشه تجربه و باز انتباه دگر
جهان به کوشش دفن غرورما، آری
نشسته در ره رستم همیشه چاه دگر

نویسنده: معروف ضیائی از بدخشان

جلسه سراسری قاچاق بران افغانستان به اشتراک کرزی وبرادران کرزی

به ادامه جلسات گذشته این جلسه نیز دیروز در حالی برگزار شد که همه قلدران این عرصه اعم از قاچاق بران ارشد نیمه ارشد/ شرکاء دولتی/کرایه کاران/کمیسیون کاران/ تولیدکنندگان و صادر کننده گان حضور داشته و با چک چک ها و تشویق های فراوان از فعالیت های گذشته همه اعضاء تقدیر و تمجید نموده و به تصویب ماده های جدید و مفید و علاوه نمودن موارد ذیل در قانون اساسی دنیائی مواد مخدر جلسه را به پایان رساندند.

1- طوری که به همه شما محترمین که در عرصه بگیر و بفروش این مواد طلانی سهیم هستید معلوم است بعض اشخاص وجود دارند که خو اهان کاهش کشت و زرع این ماده گران بها میباشند و باید جدا در مورد افزایش زرع و تولید آن اندیشیده و جلو تبلیغات ایشان را به طریقه مناسب گرفته و یا هم آن مزاحمین را به زود ترین فرصت شناسائی و به پنجه مرگ تحویل داد.

2- به موسسات و ادارات که در سدد جلو گیری از کشت و زرع این ماده به طریقه ها و نیرنگ های غیر مستقیم با فراهم نمودن کشت بدیل و ایجاد زمینه شعل و کار های قانونی هستند باید هشدار داده شود تا دست ازین خود کشی ها بر داشته و رنگ خود را ازین کشور گم نمایند. اگر بعد ازین اخطار ها دست از سر ما بر نداشتند باید اخطار های مهم به شمول فیر های راکت /ماین گزاری و یا هم هدف قرار دادن اعضاء مهم ایشان عملی خواهد بود.

3- دهقانان محترم که درین عرصه مصروف خدمات و همکاری های ارزنده هستند باید بیشتر تشویق و همکاری شده و در نرخ های تولیدات شان بعد از تانید شوری قلدران ارشد در مورد بلند بردن نرخ های مواد مخدر و تولیدات ایشان تجدید نظر صورت بگیرد تا خدای نکرده نشود که با پیدا کردن شعل و شد.